

نوشته، گردآوری و ترجمه:
رحیم چراغی

عروس گل

اختصاری از دیالوگ «عروسه گوله» نمایشی کلاسیک در چهارشنبه‌سوری
از شالیکاران کیلان



آهای! عروس گل همین است!

arusa gulay hamina

محل اجرا:

روستای جورشر-لشت نساء

زمان اجرا: سال ۱۳۴۸ خورشیدی

(عکس از:

آرشیو عکس آقای محمد بشری)

اینک نیز - اما نه چون گذشته - خانه‌ها، گذرگاهها و بازارچه‌های روستائی در چهارشنبه‌سوری‌ها - هنگامه غروب - در شعله‌هایی پراکنده از آتش و دود، و تجمع اشباح انسان در اطراف حلقه‌های آتش، می‌سوزد و می‌رقصد... و ساعاتی، آتشبازی در این جشنواره همگانی و ملی و توده‌ای ادامه می‌یابد.

اما در گذشته، در چهارشنبه‌سوری‌ها و پاسی از شب گذشته، در بسی از خانه‌های روستائی مسردانی سراپا برهنه «قولنج‌دار» - درختچه‌ای سمبلیک و منسوب به بیماری «قلنج» - می‌کاشتند.

....

و از سرشب نیز، جشنواره نمایشی دهقانی آغاز می‌شد که تا بامداد ادامه می‌یافت و آن «عروسه گوله» *arusa gula* بود.

این بازی با بازیگران زیر اجرا می‌شد:

۱- سَرخون *sarxon*: مردی که شعر (= نظم) «عروسه گوله» را می‌خواند و بازی را گرم و بازیگران را هدایت می‌نمود.

۲- کاس خنم *kās xanam* و نازخنم *nāz xanam*: این دو عروس‌های بازی بودند. «کاس خنم» و «نازخنم»، دو نامزد غول بودند. این دو بازیگر، مرد بودند و با پوشیدن البسه زنانه و آرایشی مثل آنان، نقش خویش را ایفاء می‌کردند.

۳- غول *gul*: این موجود، مردی تنومند بود و خود را به شکل آن موجودخیالی (= دیو) درمی‌آورد.

۴- پیوه بابو *pira bābu* یا پیومرد *pira Mard*.

۵- دیاره، ذن *di yārazan*: نوازندهٔ دایره زنگی.

۶- کیسهکش *kisakaš*: این فرد با حمل کیسه‌ای در پشت خود برنج و مواد انعامی را در آن می‌ریخت و جمع‌آوری می‌کرد.

۷- داگیرکونان *vāgir kunān*: اشخاصی که به عنوان سیاهی لشکر در خدمت بازی بودند و در فواصل بازی یک بیت از شعر آن را تکرار می‌کردند و هر لحظه بر تعداد آنان افزوده می‌شد.

همت‌نستوه دهقان در آبیاری شالیزار (= ابر) سبب رنگ ستاندن شالی است؛ رنگ و رشد و ثمر. اساساً آبروی دهقان، هم‌ارز و درگروی رنگ گرفتن شالی است. شاید و باید هم اعتبار رنگ گرفتن شالی بیش از این باشد. بهرجهت، اعتبار رنگ گرفتن شالی بسیار بالاست مثلاً در یک ضرب‌المثل شالیکاران تأثیر پذیری شالی تا حد عبرت-آموزی انسان‌ها از هم در زندگی اجتماعی، مطرح است: «بج بجه دینه رنگه گیبره، همساده همسادا دینه پنده گیبره» (= برنج برنج را می‌بیند رنگ می‌گیرد، همسایه همسایه را می‌بیند پند می‌گیرد).

آبیاری، به دو شیوه عینیت می‌یابد: آب باران و آب رودخانه.

یکی از منابع مهم آب برای مزارع شالی، بارش باران‌های سیل‌آسا در کسرانه خزر است. با این همه، در گذشته و تا زمانی که سد منجیل احداث نشده بود درصد بالای آب باران هدر می‌رفت یا مزارع برنج در آب غوطه می‌خورد. لیکن در همه‌حال و تا امروز، سپید رود (مادر حیات درگیلان) مزارع برنج منطقه را کم و بیش آبیاری نموده است؛ و آب‌های اضافی مزارع نیز به دریای خزر ریخته است.

آبیاری با شیوه‌ای صحیح و در عین حال منبعی اساسی، جمع‌آوری و ذخیره‌سازی آب در پشت دروازهٔ شالیزار است.

سد (= بست)، نخستین عامل در ذخیره‌سازی آب است. گاهی آبیاری شالیزار، به سبب کمبود آب ذخیره در سد منجیل و با توجه به موانع بسیار در بالادست رودخانه‌ها که از ورود آب به پائین دست آن‌ها مانع می‌شوند؛ به نزاع و خشونت می‌کشد، دهقانان تهیلمت برنجکار در تاریخ آبیاری، مرتکب قتل و جرح بسیار بر سر تقسیم آب (هدایت آب و ساختن سد) شده‌اند که هنوز هم شالیکاران کهنسال خاطراتی از این درگیری‌های خونین را بیاد دارند.

آب، در شرایط کمبود آب به مزارعی که از موقعیتی نامناسب برخوردارند و به سبب «جبرده» (= ردکننده آب و مزارع پائین دست) بودن «فکال اوخورد» (= خورندهٔ آب زائد و ناچیز مزارع بالادست) هستند به هیچوجهی نمی‌رسد و در عین حال در مواقع پرآبی سبب خرابی شالی می‌شود.

اما از نظر تاریخی، متعادل نبودن فراوانی و کمبود آب در سیطرهٔ ارباب‌ها وعدم توجه زمامداران وقت نسبت به این مسئلهٔ حیاتی در کشاورزی دیم، سبب پیدایش آداب و

رسمی عام گردید: مراسم «بارانخواهی» و «آفتابخواهی»؛ و حتی مراسمی در حاشیه منشعب از آن‌ها که مثلاً نمایش بازسازی شده و توده‌گیر «عروسه‌گوله» برآمده از نیایش طلب باران در شمال است و باگذشت زمان و متناسب بسا آداب و رسمی در بازسازی به نمایش، به جشنواره ملی و توده‌ای چهارشنبه سوری پیوست، همچون، نیایش و نمایش «کوسه نایالدی» در صفحات مرکزی ایران که به جشنواره چهارشنبه سوری ملحق گردیده است.^۲

آنچه در زیر می‌آید مختصری از دیالوگ این بازی است و این توضیح نیز ضرورت دارد که دیالوگ بازی منظوم بوده و توسط «سرخون» خوانده می‌شد.

arusa gulay bārdim [آهای] «عروس گل» آورده‌ایم [ما]
jāna dilay bārdim عروس دل و جان؛
xānaxā tare nārdim نه «خانه‌خوا»^۳، برای تو که نه
ti pasare bārdim [عروس گل را] برای پسر تو آورده‌ایم [ما]
arusa gulay hamina [آهای] عروس گل همین است!
bidinā či nāzaninā تماشا کن که چقدر نازنین است!

**

arusa gulay haminā [آهای] عروس گل همین است!
bidinā či nāzaninā تماشا کن که چقدر نازنین است!

**

kās xanam biyā biyā بیا و بیا: «کاس خنم»!
nāz xanam Tonām biyā و تو نیز: «ناز خنم»!
fardā ti arusiyā که فردا روز عروسی تو [و تو] است
boškof ta gula giyā گیاه و گل شکوفه داده‌اند
ruya dušmanān siyā دشمنان، رویشان سیاه باد!

**

oho y kās xanamay! nāz xanamay hoyy! آهای کاس خنم! ناز خنم های یی!

**

xanxazan maje majje جستجو می‌کند در خانه همسر خانه‌خوا
xānxāzan čare majje اما بی چه می‌گردد او؟
qrrān sifide majje بی «قرآن سفید»
sundoq kilide majje و بی کلید،
bas buguta kilitguša گمان کرده است که کلید صندوق
gāz bigita pičā guša گوش‌گر به را گاز گرفته.
āy qul tu bušu bimir آهای غول! تو برو و بهیر

ye qaran fāde nigir
du qaran fāde bigir
ti gura kafana bigir

mi čar pā duxuta
mi pičā kol fakol fa kune

mi gura kafana fādid
morqāna fādid morqāna

xudā barkat bada sāhābxāna
eičarak ba ju penšič morqāna

āy qul tu magar murdi
(āy qul tu magar murdi)
piramard arus burde
piramard či qam dare
piramard du zan dare
dasta pā hanā dāre

koy bušobid?

dy xānxāzananeči
ti qamza maraviči

و بکریال می دهد نگیر

و دو ریال می دهد بگیر

و پول گور و کفن خود را بگیر.

چهار پای من خفته است^۴
و گره‌ی من «کولف - کولف»^۵ می‌کند!

پول گورو کفن مرا بدهید
«مرغانه»^۶ بدهید «مرغانه».

خدا به صاحب خانه برکت دهد:
يك چارك برنج و پنج تا «مرغانه»

آهای غول! تو مگر مُرده‌ای!
(آهای غول! تو مگر مُرده‌ای!)
بُرده است [دوتا] عروس را پیرمردا
[دیگر] چه غمی دارد، پیرمرد؟
پیرمرد که دوتا زن دارد
و دست و پای درختا!

کجا رفته بودید شما؟

آهای همسر صاحب‌خانه، آهای نی‌زن!
کرشمه تو، مرا [ز روی زمین] برچیده است...

۱- از اجرای نمایش «عروسه گوله» بعد از رفرم ارضی ۴۱ بشدت کاسته شد آنچنانکه در آغاز

دهه شصت کوچکترین اثری از اجراء این نمایش در کیلان بجای نماند.

۲- درباره شناخت «کوسه ناقالیدی» رجوع شود به «جشن‌ها و معتقدات زمستان» تألیف ابوالقاسم انجوی شیرازی، و درباره نیایشات و نمایشات باران‌سازی در سایر نقاط ایران (و ترکیه و...) به «مراسم تمنای باران و باران‌سازی در ایران» تألیف ایمان باشکوز ترجمه باجلان فرخی مندرج در کتاب جمعه، شماره‌های ۱۸ و ۱۹ مراجعه شود.

۳- خانه‌خوا، صاحب‌خانه.

۴- گیلکی، «می‌چارپا دوخوته»، «دوخوته» از مصدر «دوختن - دوخوفتن» اصطلاحی برای خوابیدن مرغ روی تخم است جهت سربر آوردن جوجه.

۵- گیلکی، «می‌پیچا کولفه - کولفه کونه»، «کولف - کولف» یا «کولک - کولک» صدای قدقد مرغ است جهت فراخواندن جوجه.

۶- مرغانه (مورغانه)، تخم مرغ.